

شگفت است که روشنفکران اینچنین با سرمایه‌داری مخالف‌اند. دیگر گروه‌های قابل مقایسه با آنان از نظر منزلت اجتماعی - اقتصادی، به این شدت و به این نسبت، مخالفت نشان نمی‌دهند. بنابراین، روشنفکران از حیث آماری، غیر عادی و خلاف قاعده‌اند. البته همه روشنفکران «چپ» نیستند، و مانند گروه‌های دیگر، طیفی از عقایدشان وجود دارد. ولی در مورد آنان، این طیف به چپ سیاسی میل می‌کند. مقصود من از روشنفکران، همه مردم هوشمند یا در حد معینی از تحصیلات نیستند، بلکه غرض کسانی‌اند که در حرفه و شغلشان با ایده‌ها و اندیشه‌ها در قالب واژه‌ها سروکار دارند و به موج واژه‌هایی که دیگران دریافت می‌کنند شکل می‌دهند. از جمله این واژه‌پردازان

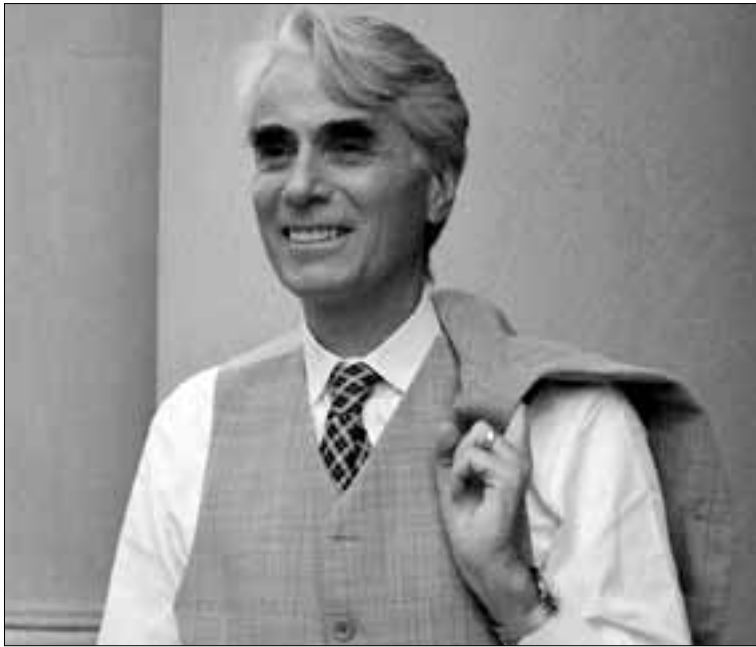
* Robert Nozick, "Why Do Intellectuals Oppose Capitalism?"

این مقاله تلخیصی است از نوشته‌ای با عنوان فوق که اصل آن در کتابی به این نام و نشان یافته بود: *The Future of Private Enterprise*, ed Craig Aronoff (Georgia State University Business Press), 1986

و بعد در کتاب زیر تجدید چاپ شد:

Robert Nozick, *Socratic Puzzles* (Harvard University Press, 1997).

رابرت نازیک که در سال ۲۰۰۲ در سن ۶۳ سالگی درگذشت، تا هنگام مرگ استاد کرسی فلسفه در دانشگاه هاروارد بود. معروف‌ترین کتاب او در فلسفه سیاسی، *آنارشی و دولت و ناکجاآباد*. در نقد و پاسخ کتاب جان رالز، نظریه‌ای درباره عدالت، در ۱۹۷۴ منتشر شد. خوانندگان برای اطلاع بیشتر از آراء سیاسی او می‌توانند به کتاب مردان اندیشه (طرح نو)، ترجمه عزت‌الله فولادوند (صص ۴۲۱ به بعد) مراجعه کنند. (مترجم)



• رابرت نازیک

باید از شاعران، داستان‌نویسان، ناقدان ادبی، روزنامه‌نگاران و بسیاری از استادان دانشگاه یاد کرد. ولی کسانی که عمدتاً اطلاعاتی از حیث کمی یا در قالب ریاضی تولید می‌کنند و انتقال می‌دهند (که به آنان عددپردازان می‌گوییم)، یا کسانی مانند نقاشان و مجسمه‌سازان و فیلم‌برداران که در رسانه‌های بصری به کار مشغولند، از آن زمره نیستند. صاحبان این‌گونه شغلها، برخلاف واژه‌پردازان، بیش از نسبت عادی با سرمایه‌داری مخالفت ندارند.

مرکز واژه‌پردازان دانشگاهها، رسانه‌ها و بوروکراسی حکومتی است.

واژه‌پردازان در جامعه سرمایه‌داری وضعشان خوب است. و از آزادی وافر برای بیان و تبلیغ و خواندن و به بحث گذاشتن اندیشه‌های نو برخوردارند. تقاضا برای مهارت‌هایی که در شغلشان کسب کرده‌اند وجود دارد، و درآمدها از میانگین بیشتر است. پس چرا این‌گونه بی‌تناسب با سرمایه‌داری مخالفند؟ حتی بعضی از داده‌ها حکایت از آن دارند که روشنفکر هر چه موفق‌تر باشد، احتمال مخالفتش با سرمایه‌داری بیشتر است. این مخالفت گرچه عمدتاً از «چپ» سرچشمه می‌گیرد اما منحصر به آن نیست. ییتز^(۱) و الیوت^(۲) و پاوند^(۳) نیز از جناح راست با جامعه دارای اقتصاد بازار مخالفت می‌کردند.

مخالفت روشنفکران واژه‌پرداز با سرمایه‌داری واقعیتی مهم و پرمعناست. روشنفکران به

1) W. B. Yeats

2) T. S. Eliot

3) E. Pound

تصورات و تصویرهای ما از جامعه شکل می‌دهند و راههای مختلف سیاستگذاری را برای بوروکراسیها به زبان می‌آورند و با نوشته‌ها و شعارهایشان زبان و کلامی به منظور ابراز افکار در اختیار ما می‌گذارند. بنابراین، بویژه در جامعه‌ای که به‌طور روزافزون به بیان و اشاعه اطلاعات وابستگی پیدا می‌کند، مخالفتشان مهم است.

در جست‌وجوی علت این نسبت بزرگ روشنفکران مخالف سرمایه‌داری، باید میان دو نوع تبیین فرق بگذاریم. در یکی، به عاملی منحصر به فرد در روشنفکران ضدسرمایه‌داری برمی‌خوریم. در نوع دوم تبیین، عاملی مشخص می‌شود که نیرویی است که روشنفکران را به سوی آراء ضدسرمایه‌داری می‌راند. اینکه این نیرو روشنفکر خاصی را واقعاً به ضدیت با سرمایه‌داری برانگیزد، البته به دیگر نیروهایی که در مورد او عمل می‌کنند نیز بستگی دارد. اما در مجموع، چون این عامل احتمال ضدیت روشنفکر با سرمایه‌داری را افزایش می‌دهد، نسبت روشنفکران ضدسرمایه‌داری را نیز بالا می‌برد. تبیین ما از نوع دوم خواهد بود، و عاملی را مشخص خواهد کرد که روشنفکران را به نگرشهای ضدسرمایه‌داری متمایل می‌کند بی‌آنکه در هیچ مورد خاص تضمینی در این زمینه بدهد.

ارزش روشنفکران

روشنفکران اکنون انتظار دارند که با ارزش‌ترین افراد در هر جامعه باشند و از بیشترین آبرو و اعتبار و قدرت و بالاترین اجر و پاداش بهره‌مند شوند، و از آن مهمتر اینکه احساس می‌کنند محق به برخورداری از این امورند. اما جامعه سرمایه‌داری عموماً چنین ارج و احترامی به روشنفکرانش نمی‌گذارد. لودویک فون میزس در تبیین خشم و آزدگی روشنفکران (به تفکیک از کارگران) می‌گوید که آنان با سرمایه‌داران موفق معاشرت دارند و خود را با آن گروه می‌سنجند و از این رهگذر احساس خفت و حقارت می‌کنند. ولی حتی روشنفکرانی که معاشرت ندارند به همان وجه خشمگین و آزرده‌اند و، بنابراین، با توجه به اینکه مربیان رقص و ورزش که نیازهای ثروتمندان را برمی‌آورند و با آنان رفت‌وآمد دارند به‌طور مشهود ضدسرمایه‌داری نیستند، معلوم می‌شود حشرونشر بنهایی کافی نیست.

پس چرا روشنفکران معاصر احساس می‌کنند که به بالاترین اجر و پاداشی که در توان جامعه است استحقاق دارند و وقتی آن را دریافت نمی‌کنند آزرده و خشمگین می‌شوند؟ روشنفکران احساس می‌کنند که ارزشمندترین مردم‌اند و از همه شایستگی بیشتری دارند و جامعه باید برحسب ارزش و شایستگی افراد به آنان پاداش دهد. ولی اصل توزیع «برحسب شایستگی و ارزش هرکس» در مورد جامعه سرمایه‌داری صادق نیست. گذشته از هدیه و ارثیه و برد در قمار در جوامع آزاد، بازار در توزیع کسی را بهره‌مند می‌کند که پاسخگوی تقاضاهای محسوس دیگران و ابرازشده از طریق بازار باشد، و اینکه چقدر بدین نحو توزیع کند به این بستگی دارد که تقاضا چه اندازه و عرضه بدیل به چه میزان است. بازرگانان و کارگران ناموفق به قدر روشنفکران واژه‌پرداز با نظام سرمایه‌داری دشمنی ندارند.

تنها چیزی که به دشمنی منجر می‌شود این احساس است که برتری شخص ناشناخته مانده و حق او پایمال شده است.

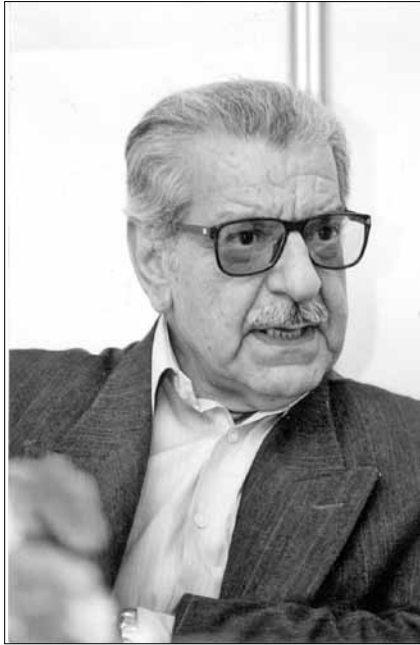
چرا روشنفکران واژه‌پرداز تصور می‌کنند که از همه ارزشمندترند و توزیع باید برحسب ارزش باشد؟ باید توجه داشت که اصل اخیر، اصلی ضروری نیست. الگوهای توزیعی دیگری نیز مطرح شده‌اند، از جمله توزیع برابر، توزیع برحسب شایستگی اخلاقی، و توزیع بر حسب نیاز. در واقع لازم نیست جامعه — حتی جامعه‌ای نگران عدالت — هدفش رسیدن به هیچ‌گونه الگوی توزیع باشد.

عادلان بودن توزیع ممکن است از جریان عادلانه مبادله اختیاری اموال و خدماتی که عادلانه به دست آمده‌اند سرچشمه بگیرد. نتیجه آن جریان هرچه باشد عادلانه است، اما ضرورتاً در هیچ الگوی خاصی نمی‌گنجد. پس چرا واژه‌پردازان خود را از همه ارزشمندتر می‌انگارند و اصل توزیع برحسب ارزش را قبول دارند؟

از آغاز هنگامی که افکار و عقاید به ثبت رسیده‌اند، روشنفکران همواره گفته‌اند که کارشان از همه ارزشمندتر است. افلاطون به قوه عقلی بیش از شجاعت و قوه شهوانی ارج می‌نهاد و معتقد بود که فیلسوفان باید فرمان برانند؛ ارسطو بر آن بود که بالاترین فعالیت، تعقل است. شگفت نیست که در متون به جای مانده، این ارزیابی عالی از فعالیت فکری و عقلی به ثبت رسیده باشد، زیرا کسانی که این ارزیابی را به قالب بیان درآوردند و با دلایلی در تأیید آن، مکتوب کردند خودشان روشنفکران بودند و خود را می‌ستودند. آنان که به چیزهای دیگر، اعم از شکار یا قدرت یا لذتهای جسمانی مداوم، بیش از تفکر درباره امور به یاری واژه‌ها ارج می‌نهادند، زحمت باقی گذاشتن مدارک مکتوب ماندگار را بر خود هموار نکردند. روشنفکر تنها کسی بود که نظریه‌ای در این باب پروراند که کدام کس از همه بهتر است.

آموزش روشنفکران

چه عاملی باعث احساس ارزش برتر در روشنفکران شد؟ من می‌خواهم بویژه یک نهاد، یعنی مدرسه را کانون توجه قرار دهم. به همان نسبت که دانش کتابی اهمیت بیشتر پیدا کرد، تحصیل در مدرسه — یعنی آموزش خواندن و انتقال دانش کتابی به نوجوانان در کلاسهای درس — نیز گسترش یافت. بیرون از خانواده، مدرسه نهاد عمده برای شکل دادن به نگرش و موضع فکری نوجوانان شد، و کمابیش همه کسانی که بعد به سلک روشنفکران پیوستند، به مدرسه رفتند. در آنجا به موفقیت رسیدند؛ در مقایسه با دیگران، برتر دانسته شدند؛ ستایش دیدند؛ پاداش گرفتند و نور چشم معلمان شدند. بنابراین، چگونه ممکن بود خود را برتر از دیگران ندانند؟ هر روز می‌دیدند که در زمینه اندیشه، از نظر مهارت و توانایی و هوشمندی و سرعت انتقال با دیگران تفاوت دارند. مدرسه به ایشان می‌گفت و نشان می‌داد که از دیگران بهترند.



• دکتر عزت‌الله فولادوند

مدرسه همچنین اصل پاداش برحسب شایستگی (فکری) را نمایان می‌ساخت و آموزش می‌داد. شایستگان فکری ستایش می‌شدند، از معلم لبخند می‌دیدند، و بالاترین نمره‌ها را می‌گرفتند. برطبق عرف مدرسه، طبقه بالا یا اشراف از زرنگترین شاگردان تشکیل می‌شد. این البته بخشی از برنامه درسی رسمی نبود، ولی روشنفکران این درس را در مدرسه آموختند که در مقایسه با دیگران ارزش بیشتری دارند، و این ارزش بیشتر، آنان را محقق به دریافت پاداشهای بیشتر می‌کند.

اما جامعه وسیعتر بازار آزاد، درس دیگری می‌داد. در آنجا، بزرگترین پاداش به کسانی که در کاربرد الفاظ از همه باهوش‌تر بودند، تعلق نمی‌گرفت، و به مهارتهای روشنفکری بالاترین ارج گذاشته نمی‌شد. از این‌رو، روشنفکرانی که در مدرسه آموخته بودند که از همه ارزشمندتر و از همه شایسته‌تر و از همه به دریافت پاداش محق‌ترند، چگونه ممکن بود از جامعه سرمایه‌داری نرنجند و خشمگین نشوند که آنان را از پاداش عادلانه‌ای که به دلیل برتری خویش «محق» به دریافت آن بودند، محروم می‌کرد؟ آیا جای شگفتی است که احساس دشمنی تلخ و عمیق روشنفکران بر پایه درسی که در مدرسه آموخته‌اند — ولو آن احساس به لباس دلایل مختلف به صحنه بیاید — حتی پس از اثبات عدم کفایت دلایل، هنوز ادامه داشته باشد؟

وقتی می‌گویم روشنفکران احساس می‌کنند که دریافت بالاترین پاداشهایی که جامعه بتواند بدهد (ثروت، منزلت و غیر آن) حق ایشان است، مقصود من این نیست که روشنفکران

چنان پادشاهی را خوبتر از همه چیز می‌دانند. شاید پادشاهای ذاتی کار روشنفکری یا نام بلند در طی روزگاران را ارزشمندتر بدانند. اما در عین حال احساسشان این است که به بالاترین قدردانی جامعه عمومی و به بیشترین و بهترین پاداشی که بدهد، ولو حقیر و غیرقابل اعتنا، استحقاق دارند. غرض تأکید ویژه بر پادشاهی نیست که به جیب روشنفکران برود و شخصاً به آنان برسد. اما چون ایشان خود را روشنفکر معرفی می‌کنند، از اینکه بالاترین ارزشها و پاداشها به کار روشنفکری تعلق نمی‌گیرد آزرده و خشمگین می‌شوند.

روشنفکر می‌خواهد کل جامعه نیز مثل مدرسه متنها به مقیاس کلان و مانند همان محیطی باشد که او آنچنان در آن موفق بود و قدر می‌دید. مدرسه با اختیارکردن معیارهایی غیر از جامعه عمومی برای اعطای پاداش، در واقع حرکت نزولی بعضی را در آینده تضمین می‌کند. کسانی که در بالاترین مرتبه در سلسله مراتب مدرسه جای می‌گیرند، بعدها احساس خواهند کرد که بالاترین مقام و موقعیت نه تنها در جامعه کوچک مدرسه بلکه در کل جامعه حق آنهاست، و وقتی از نظام جامعه بزرگتر رفتاری مطابق نیازهای و استحقاقی که خود برای خویشتن تعیین کرده‌اند نمی‌بینند، دچار خشم و آزرده‌گی می‌شوند. نظام مدرسه از این راه باعث احساسات ضدسرمایه‌داری در روشنفکران - یا، به تعبیر دقیقتر، در روشنفکران واژه‌پرداز - می‌شود. چرا در عددپردازان همین نگرشهای واژه‌پردازان پدید نمی‌آید؟ من حدس می‌زنم که آن بچه‌های باهوش در حوزه کمیت‌ها، گرچه در امتحانات نمره‌های خوب می‌گیرند، مانند بچه‌های باهوش در دایره الفاظ آن‌گونه با توجه و تحسین چهره به چهره معلمان روبرو نمی‌شوند. آنچه این پادشاهای شخصی معلم را به ارمان می‌آورد، مهارتهای لفظی است، و بظاهر همین پاداشها بویژه سبب شکل‌گرفتن احساس استحقاق می‌شوند.

برنامه‌ریزی از مراکز در کلاس

نکته دیگری نیز باید افزود. در نظام اجتماعی رسمی مدرسه پادشاهای مناسب در سایه اقتدار مرکزی معلم توزیع می‌شوند، و روشنفکر واژه‌پرداز (آینده) در آن نظام موفق است. اما مدرسه دارای یک نظام اجتماعی غیررسمی در کلاسها و راهروها و حیاط نیز هست که پاداشها در آن نه به تصمیم مدیریت از مرکز، بلکه خودانگیخته و به دلخواه و هوس همشاگردیها توزیع می‌شوند. روشنفکران در اینجا کمتر موفقند.

بنابراین، شگفت نیست که روشنفکران بعدها توزیع پاداشها از طریق ساز و کار متمرکز را شایسته‌تر از «هرج و مرج» بازار بدانند. قیاس جامعه سوسیالیستی مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز با جامعه سرمایه‌داری مانند قیاس توزیع پاداشها به دست معلم است با توزیع در حیاط و راهروی مدرسه.

در تبیینی که به دست دادیم فرض بر این نیست که در بالاترین طبقه دانش‌آموزان مدرسه، روشنفکران (آینده) در اکثریت‌اند. اعضای آن طبقه ممکن است اغلب کسانی باشند با تواناییهای کتابی نسبتاً خوب (ولی نه شدید)، انگیزه قوی برای جلب خشنودی دیگران،

رفتار دوستانه، و توان عمل بر طبق قواعد بازی (یا تظاهر به پیروی از قواعد). این گونه شاگردان نظر مثبت و پادشاهای معلم را بسیار جلب می‌کنند و در جامعه نیز فوق‌العاده موفق خواهند بود (و همچنین در چارچوب نظام اجتماعی غیررسمی مدرسه موفقند، و، بنابراین، تمایل ویژه‌ای به پذیرفتن قواعد نظام رسمی مدرسه نخواهند داشت). فرضیه‌ای که تبیین ما ارائه می‌دهد این است که نسبت حضور روشنفکران (آینده) در آن بخش از بالاترین طبقه (رسمی) دانش‌آموزان که در آینده تحرک نزولی خواهد داشت - یا در گروهی که آینده‌ای رو به تنزل برای خود پیش‌بینی می‌کند - غیرعادی و بی‌تناسب است. دشمنی پیش از گام‌نهادن به دنیای خارج و تنزل واقعی مقام و منزلت و در نقطه‌ای به وجود می‌آید که شاگرد زرنگ مدرسه پی می‌برد که (احتمالاً) در جامعه عمومی موفقیتی مانند وضع فعلی مدرسه نخواهد داشت. بدیهی است که این پیامد ناخواسته نظام مدرسه، یعنی عداوت ضدسرمایه‌داری، وقتی دانش‌آموزان آثار روشنفکران دارای نگرش ضدسرمایه‌داری را مطالعه کنند یا زیردست آنان درس بخوانند، حتی بیشتر تقویت می‌شود.

شک نیست که برخی از روشنفکران واژه‌پرداز دانش‌آموزانی عبوس و شکاک بوده‌اند و معلمان به آنان روی خوش نشان نمی‌دادند. ولی آیا آنان نیز این درس را آموختند که بهترین شاگردان باید بالاترین پادشاه را بگیرند، و تصور می‌کردند که، به رغم برخورد معلمان، خودشان از همه بهترند و، بنابراین، از همان ایام از نظام توزیع در مدرسه آزرده و خشمگین بودند؟ پیداست که برای آزمودن فرضیه‌های ما و ظرافت بخشیدن به آنها، چه در مورد این مسأله و چه در مورد دیگر مسائل، به داده‌های بیشتر در خصوص تجربه‌های روشنفکران واژه‌پرداز آینده در مدرسه نیازمندیم.

اما در این نکته کلی تردید نیست که هنجارها و قواعد درون مدرسه در اعتقادهای هنجاری افراد پس از پشت‌سرگذاشتن مدرسه نیز تأثیر خواهند داشت. مدرسه عمدتاً جامعه‌ای بیرون از خانواده است که کودکان در آن یاد می‌گیرند چگونه عمل کنند، و، بنابراین، آنان را برای جامعه بزرگتر بیرون از خانواده نیز آماده می‌سازد. پس شگفت نیست که کسانی که مطابق قواعد و هنجارهای نظام مدرسه موفق بوده‌اند، از جامعه‌ای با قواعد و هنجارهای متفاوت که نمی‌توانند در آن به همان درجه از موفقیت برسند، آزرده و خشمگین باشند. و باز جای تعجب ندارد که همین افراد که بعدها جامعه بر پایه افکارشان تصویری از خود به دست می‌آورد و خود را ارزیابی می‌کند، کسانی باشند که با واکنشهای لفظی به مخالفت با آن برخیزند. اگر شما طرح جامعه‌ای را می‌ریختید، نمی‌خواستید آن را چنان طرح‌ریزی کنید که واژه‌پردازان با همه تأثیر و نفوذی که دارند در مدرسه دشمنی با قواعد و هنجارهای جامعه را یاد بگیرند.

تبیین ما از ضدیت بی‌تناسب روشنفکران با سرمایه‌داری مبتنی بر قاعده عمومی بسیار خردپسندی در جامعه‌شناسی به این شرح است:

در جامعه‌ای که کودکان نخستین بار فقط وارد یک نظام یا نهاد بیرون از خانواده شوند

که پاداشها را توزیع می‌کند، کسانی که در آن نهاد به بالاترین موفقیت برسند قواعد و هنجارهای آن را درونی خواهند کرد و انتظار خواهند داشت که جامعه بزرگتر نیز بر طبق همان قواعد و هنجارها عمل کند، و احساس خواهند کرد که به سهمی به موجب آن قواعد یا (دست‌کم) به موقعیتی نسبی، برابر با آنچه از آن قواعد به دست آید، استحقاق دارند. بعلاوه، کسانی که بالاترین طبقه در سلسله مراتب این نخستین نهاد بیرون از خانواده از آنان تشکیل می‌شود، اگر بعدها به موقعیت نسبی پایبتری بروند (یا بیش‌بینی کنند که خواهند رفت)، به علت احساس ناکامی در رسیدن به آنچه حق خود می‌دانند، با نظام اجتماعی عمومی مخالفت می‌کنند و از آن، خشم و آزدگی به دل می‌گیرند.

باید توجه داشت که این، قانونی علی نیست. همه کسانی که حرکت اجتماعی نزولی پیدا می‌کنند، با نظام به مخالفت بر نمی‌خیزند. ولی این‌گونه حرکت نزولی عاملی در ایجاد آثاری در آن جهت هست، و در مجموع به نسبت‌های مختلف نمایان می‌شود. باید میان شیوه‌های مختلفی که بالاترین طبقه ممکن است تنزل کند تفاوت گذاشت: افراد آن ممکن است کمتر از گروهی دیگر عایدشان شود (ولو هیچ گروهی بالاتر از آنان نرود)، یا ممکن است با کسانی که قبلاً پایبتر دانسته می‌شدند به تساوی برسد. آنچه بخصوص آزارنده و عصبانی‌کننده است قسم اول حرکت نزولی است؛ قسم دوم تحمل‌پذیرتر است. بسیاری از روشنفکران می‌گویند که با تساوی موافقاند، و تنها عده‌ای اندک خواهان اشرافیت روشنفکران‌اند. مطابق فرضیه ما، قسم اول حرکت نزولی بویژه باعث خشم و آزدگی و دشمنی می‌شود.

نظام مدرسه فقط بعضی مهارتها را تعلیم می‌دهد و در مقابل پاداش اعطا می‌کند، زیرا به هر صورت نهادی تخصصی است. بنابراین، نظام پاداش‌دهی آن با جامعه عمومی تفاوت دارد. این امر تضمین می‌کند که بعضی از افراد وقتی وارد جامعه عمومی می‌شوند، حرکت اجتماعی نزولی داشته باشند و به عواقب آن دچار شوند. پیشتر گفتم که روشنفکران می‌خواهند جامعه نیز مانند مدرسه منتها به مقیاس کلان باشد. ولی اکنون می‌بینیم که مدرسه (به عنوان نخستین نظام اجتماعی تخصصی بیرون از خانواده) جامعه به مقیاس کوچکتر نیست، و آزدگی ناشی از احساس ناکامی در رسیدن به آنچه استحقاق تلقی می‌شود، از همین واقعیت سرچشمه می‌گیرد.

بر پایه تبیین ما اکنون بظاهر می‌توان پیش‌بینی کرد که روشنفکران مدرسه رفته، صرف‌نظر از ماهیت جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، اعم از سرمایه‌داری یا کمونیستی، بی‌تناسب از آن آزرده باشند. (روشنفکران در مقایسه با دیگر گروه‌های دارای موقعیت اجتماعی - اقتصادی مشابه در جامعه سرمایه‌داری، بی‌تناسب با آن مخالف‌اند. البته این مسأله دیگری است که آیا در مقایسه با درجه مخالفت روشنفکران سایر جوامع با جوامع خودشان، مخالفت روشنفکران با سرمایه‌داری بی‌تناسب است یا نه.) روشن است که درباره نگرش و موضع فکری روشنفکران کشورهای کمونیستی نسبت به مأموران سرویس امنیتی مخفی کشورشان

به داده‌های بیشتری نیازمندیم تا آشکار شود که آیا آن روشنفکران نیز نسبت به آن نظام احساس عداوت می‌کنند یا نه.

فرضیه ما به ظرافت بیشتری نیاز دارد تا بتوان آن را در مورد هر جامعه‌ای (یا دست‌کم نه به این شدت) اعمال کرد. آیا نظام مدارس همه جوامع حتماً و ناگزیر باعث دشمنی ضدجامعه در روشنفکرانی می‌شود که بالاترین پادشاهای جامعه را دریافت نمی‌کنند؟ احتمالاً نه. خصوصیت جامعه سرمایه‌داری این است که بظاهر اعلام می‌کند درها به روی صاحبان استعداد و ابتکار فردی و شایستگی شخصی باز است. کسی که در جوامع فئودالی یا دارای نظام موروثی کاست بزرگ شود، انتظار ندارد که پاداش مطابق ارزش شخصی باشد. جامعه سرمایه‌داری به رغم انتظاراتی که ایجاد می‌کند، به مردم فقط تا جایی پاداش می‌دهد که پاسخگوی خواسته‌های ابرازشده دیگران از طریق بازار باشند — یعنی پاداش به نسبت خدمت به اقتصاد تعلق می‌گیرد، نه برحسب ارزش شخصی. اما به هر حال، به پاداش بر حسب ارزش نزدیک می‌شود، زیرا ارزش و خدمت به اقتصاد غالباً درهم می‌آمیزند، و بنابراین، جامعه به انتظارات ایجادشده در مدرسه پاسخ می‌دهد. باورهای محوری و خصلت اخلاقی جامعه عمومی و مدرسه آنقدر به هم نزدیک‌اند که این نزدیکی خشم و آزرده‌گی برمی‌انگیزد. جامعه سرمایه‌داری به دستاوردهای فردی پاداش می‌دهد (یا اعلام می‌کند که خواهد داد) و، از این‌رو، سبب تلخکامی روشنفکری می‌شود که به عقیده خودش بیشترین دستاورد را داشته است.

تصور می‌کنم عامل دیگری نیز در کار باشد. مدارس هر چه شاگردان مختلف بیشتری داشته باشند، بیشتر باعث نگرشهای ضدسرمایه‌داری می‌شوند. اگر همه شاگردانی که در آینده موفقیت اقتصادی خواهند داشت به مدارس جداگانه بروند، روشنفکران دارای این نگرش نخواهند شد که از آنان برترند. ولی به فرض که فرزندان طبقه بالای جامعه به مدارس جداگانه بروند، باز در یک جامعه باز مدرسه‌هایی خواهند بود با شاگردانی که در آینده در نتیجه سرمایه‌گذاری و تصدی خصوصی به موفقیت اقتصادی دست خواهند یافت، و بعدها روشنفکران آزردہ‌خاطر به یاد خواهند آورد که چقدر در مدرسه بر همشاگردیهایی که به ثروت و قدرت رسیدند برتری داشته‌اند. باز بودن جامعه پیامدهای دیگری نیز دارد. دانش‌آموزان، اعم از واژه‌پردازان و دیگران، نمی‌دانند که وضعیتشان در آینده چگونه خواهد بود و ممکن است به هر چیزی امید بندند. جامعه بسته‌ای که اجازه پیشرفت ندهد، آن امیدها را در نخستین مراحل نابود می‌کند. در جامعه باز سرمایه‌داری، دانش‌آموزان از نخستین مراحل تسلیم محدودیت پیشرفت و تحرک اجتماعی نمی‌شوند، و جامعه نیز بظاهر اعلام می‌کند که تواناترین و ارزشمندترین افراد به بالاترین مراتب خواهند رسید. بنابراین، چنین جامعه‌ای پیشاپیش این پیام را به بااستعدادترین شاگردان در مدرسه می‌دهد که هیچ‌کس ارزشمندتر و شایسته‌تر از آنان برای بزرگترین پاداشها نیست. بعدها همین شاگردانی که بالاترین تشویق‌ها را دریافت کرده‌اند و بیشترین امیدها را در دل پرورانده‌اند، می‌بینند که همشاگردیهایی که

به شایستگی آنان نبوده‌اند، بالاتر می‌روند و بهترین پادشاهایی را می‌گیرند که خودشان بحق می‌بایست بگیرند. پس آیا جای شگفتی است که با جامعه دشمنی پیدا می‌کنند؟

بعضی فرضیه‌های دیگر

فرضیه خود را تا اندازه‌ای ظرافت بخشیدیم، هر چند بی‌شک باز هم نیازمند ظرافت بیشتری است. ولی تا همین جا کافی است. اکنون باید آن را از صندلی راحتی گوشه کتابخانه تکان بدهیم و به دست دانشمندان علوم اجتماعی و کسانی برسانیم که با داده‌ها و ارقام سر و کار دارند. اما می‌توانیم به بعضی زمینه‌ها اشاره کنیم که فرضیه ما در آنجا ممکن است نتایج و پیش‌بینی‌های آزمون‌پذیر به دست دهد.

نخست، می‌توان پیش‌بینی کرد که هر چه در کشوری نظام آموزشی بر شایسته‌سالاری بیشتر تکیه کند، روشنفکران آن کشور احتمالاً چپ‌گراتر خواهند بود (به فرانسه نگاه کنید). دوم، روشنفکرانی که در مدرسه «دیررس‌تر» بوده‌اند، [یعنی دیرتر توانایی و استعدادشان شکوفا شده است] کمتر دارای این احساس می‌شوند که استحقاق دریافت بالاترین پادشاهی را دارند. بنابراین، درصد ضدسرمایه‌داری در «دیررس»‌ها کمتر از «زودرس»‌ها خواهد بود. سوم، فرضیه ما به جوامعی محدود بود که، برخلاف جامعه هندوستان که نظام کاست در آن وجود دارد، دانش‌آموزان موفق می‌توانستند انتظار داشته باشند که در جامعه عمومی باز هم بالنسبه موفق‌تر شوند. در جامعه غربی، زنان تاکنون چنین انتظاری نداشته‌اند. بنابراین، انتظار نداریم که دختران دانش‌آموزی که در مدرسه در بالاترین مرتبه بوده‌اند ولی بعد حرکت نزولی پیدا کرده‌اند، مانند دانش‌آموزان پسر با سرمایه‌داری ضدیت نشان دهند. اما می‌توان پیش‌بینی کرد که هر چه جامعه‌ای بیشتر به سوی برابری فرصت‌های شغلی بین زنان و مردان پیش رود، زنان و دختران روشنفکر نیز همان‌طور بی‌تناسب مانند مردان روشنفکر احساسات ضدسرمایه‌داری ابراز کنند.

برخی از خوانندگان ممکن است در این تبیین از ضدیت روشنفکران با سرمایه‌داری شبهه کنند. اما به هر حال، تصور می‌کنم پدیده‌ای مهم مشخص شده است. قاعده عمومی جامعه‌شناختی‌ای که پیشتر بیان شد به‌طور شهودی قانع‌کننده است، و چیزی از آن قبیل باید درست باشد. بنابراین، در آن بخش از بالاترین طبقه دانش‌آموزان که بعدها حرکت نزولی اجتماعی پیدا می‌کنند، باید چنین اثر مهمی - یعنی ضدیت با جامعه عمومی - بر جای بماند. و اگر این اثر، مخالفت بی‌تناسب روشنفکران نباشد، پس چیست؟ تصور می‌کنم عاملی را برای تبیین مسأله یافته‌ایم که (وقتی بیان می‌شود) آنچنان روشن و بدیهی است که ناچار باید معتقد شویم که پدیده‌ای واقعی را تبیین می‌کند.